

ارائه نظام‌واره‌ای

احادیث اجتماعی

دکتر محمود تقی‌زاده داوری

دکترای فلسفه اجتماع و عضو هیئت علمی دانشگاه قم

چکیده

نوشتار حاضر تلاش می‌کند تا دسته‌ای از احادیث اسلامی / شیعی مرتبط با حیات اجتماعی انسان، و برخی از عوارض و لوازم این زندگی را در نظامی منطقی و نظام‌گون آنچنانکه در ادبیات اجتماعی نوین (فلسفه اجتماع و جامعه‌شناسی) عرضه می‌شود، ارائه نماید. این پژوهش همچنین تلاش دارد تا زمینه استفاده بیشتر محصلان و دانش‌آموختگان رشته‌های علوم اجتماعی را از ذخایر بی‌بدیل احادیث اسلامی / شیعی فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: حدیث اجتماعی، الاهیات اجتماعی، تفسیر اجتماعی، فلسفه

اجتماع.

مقدمه

دسته‌بندی و عرضه موضوعی احادیث پیامبر ﷺ و امامان شیعی ﷺ از قدیم‌الایام امری رایج در میان محدثان بوده است. به عنوان مثال کتاب غیبت نعمانی (م ۳۶۰ ه ق)؛ کامل الزیارات جعفر بن محمد بن قولویه (م ۳۶۸ ه ق)؛ توحید صدوق؛ صفات الشیعه و فضایل الشیعه صدوق (م ۳۸۱ ه ق)؛ غیبت شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه ق)؛ احتجاج طبرسی (م ۵۴۸ ه ق) و الخرائج والجرائح قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ ه ق) از جمله این مواردند.

مقصود از احادیث اجتماعی، احادیثی است که کلّ و یا جزئی از آن مربوط به موضوع اجتماع، زندگی جمعی، اجزاء، بخش‌ها، عوارض، حالات و تبعات آن از قبیل خانواده، معیشت، حکومت، جنگ و صلح، شهرنشینی و روستانشینی، اعتلاء و انحطاط، اصناف، طبقات و نابرابری‌های اجتماعی باشد. این مسائل و مباحث عدیده‌ای دیگر در گنجینه احادیث اسلامی وجود دارد و می‌تواند با دسته‌بندی و شرح و تفسیر روزآمد و ارائه‌ای جدید مورد استفاده شاغلان در رشته‌های اجتماعی مراکز علمی کشور قرار گیرد.

ارائه نظام‌واره‌ای احادیث اجتماعی عبارت از عرضه آنها در قالب منظومه‌ای از موضوع و مجموعه مسائلی مرتبط، منسجم و یکپارچه است به گونه‌ای که هر مسئله بعدی به طور منطقی مرتبط و متفرّع بر مسئله قبلی بوده و ارتباط بحث‌ها با یکدیگر برای خواننده کاملاً روشن جلوه نماید. این قبیل عرضه سیستمی / سیستماتیک احادیث اسلامی بدون تردید زمینه بهره‌گیری آن در زندگی روزمره ما را دو چندان می‌کند و محدثان اجتماعی را به کارشناسان مسائل اجتماعی تبدیل می‌سازد.

احادیث اجتماعی شاخه‌ای از دانش بین‌رشته‌ای الهیات اجتماعی را تشکیل

می‌دهد. تفسیر اجتماعی، کلام اجتماعی، فقه اجتماعی و اخلاق اجتماعی چهار شاخه دیگری هستند که جمعاً، الاهیات اجتماعی را پدید می‌آورند. همه این پنج رشته با متون دینی (آیات و روایات) مربوط به عرصه جامعه و مسائل اجتماعی سر و کار دارند، اگرچه به لحاظ روش‌شناسی و رویکرد به مسائل از یکدیگر متفاوتند.

این نوشته، بحث گسترده احادیث اجتماعی را تنها در حدّ یک مقاله قابل چاپ عرضه کرده و شکل مبسوط آن را در کتابی با همین نام از مجموعه پنج جلدی الاهیات اجتماعی که صاحب این قلم در دست تألیف دارد، در اختیار خوانندگان محترم قرار خواهد داد.

۱. انسان، موجودی اجتماعی

در دسته‌ای از متون دینی، ملازمت با قوم و قبیله و زیستن با جمع و جماعت، ترغیب شده و از زندگی انفرادی و عزلت از عشیره و طایفه، نهی به عمل آمده است. مثلاً:

الف: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ وَ إِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَ دِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ، وَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَ أَلْمُهُمْ لِشَعْبِهِ وَ أَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَزَلَةِ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ؛ ... أَلَا لَا تَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى؟ بِهَا الْخِصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَ لَا يَنْقُضُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ وَ مَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَ تُقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛ وَ مَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ: ای مردم، به درستی که مرد اگرچه مالدار باشد، از خاندان (و عشیره) خود بی‌نیاز نیست تا با دست و زبان از او دفاع کنند، چه آنها از همه به او نزدیک‌ترند، و پراکندگی امور او را بهتر به سامان می‌آورند و به هنگام

رویداد بلیه / بلا بر او از دیگران مهربان ترند ... آگاه باشید، اگر کسی از شما خویشاوند خویش را در تنگنا ببند، مبادا از پای بنشیند و یاری اش را از او دریغ دارد، آن هم به چیزی که اگر نبخشد بر مال او افزوده نشود، و اگر ببخشد از مالش کم نشود. کسی که یاری اش را از خویشاوندان خود دریغ دارد، یک دست را از آنان باز داشته، ولی دست هایی را از یاری خود باز ستانده است، و آنکه با اطرافیان خود نرم خویی کند، مودت پیوسته کسان خویش را خواهد داشت (نهج البلاغه، خطبه ۲۳).

ب: وَ أَلْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ؛ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ السَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ السَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛ ملازم با جمعیت / جماعت باشید زیرا دست [حمایت] خداوند بر سر جماعت است، و از تفرقه پرهیزید که فرد فاصله گیر [از جمع] نصیب شیطان است، همانگونه که گوسفند فاصله گیر [از گله] نصیب گرگ می باشد (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷).

از منطوق و مضمون توصیه های امیر مؤمنان علیه السلام در متون فوق، مواردی قابل استفاده است. یکی اینکه، زندگی اجتماعی در مقایسه با زندگی انفرادی، حیات تعاونی و مشارکتی در مقایسه با زندگی در انزوا و عزلت، منفعت و فایده بیشتری برای فرد دارد. انسان ها با پیوستن به جمع و ملازمت با جامعه از منافع و مزایا و سود زیادتری نسبت به زندگی انفرادی و انزوایی شان برخوردار می شوند. از این رو محاسبه و عقل و منطق حکم می کند انسان ها همواره با خانواده و قبیله و عشیره و ملت و امت زندگی کرده و هیچگاه به سوی انزوا و انفراد و تجرد و رهبانیت و دیرنشینی و صومعه نشینی متمایل نشوند. نکته دیگر اینکه، انفراد، تکروری و دوری جستن از مردم، زمینه شیطنت و شیطان زدگی را پدید می آورد؛ زمینه ظهور آراء و افکار و امیال شیطانی می شود؛ زمینه شکل گیری عقاید انحرافی، رویه های بدعت آمیز و نگرش های بدبینانه، و گرایشات شرورانه می شود. از این رو باید به

جمع پیوست و با جمع زندگی کرد تا آراء، اعمال، آمیال و عاداتمان به اعتدال و توازن برسد و شخصیت جمعی‌مان موزون و معتدل گردد و به اصطلاح به خود رسیده شویم.

نکته سوّم اینکه این آموزه به طور ضمنی به ما می‌فهماند که در فلسفه انسانی و انسان‌شناسی فلسفی، معتقد به وجود جمعی و هستی اجتماعی بشر است؛ انسان را موجودی مدنی بالطبع تصوّر می‌کند، چه اگر او را چنین تلقی نمی‌کرد، دیگر معنا نداشت به او توصیه کند که بر خلاف اقتضای ذاتی و فطری و طبیعی‌اش، به جمع بپیوندد و با جامعه باشد. بنابراین هنگامی که متون دینی، ما را به زندگی با جمع و جماعت ترغیب می‌کند و برای آن توجیهی عقلانی ارائه می‌دهد، درمی‌یابیم که در فلسفه انسان، حقیقت او را حقیقتی جمعی و گروهی تلقی کرده و از این رو در فلسفه اجتماع به او توصیه کرده که در واقعیت، همواره ملازم با جمع و جماعت بوده و از حقیقت خود فاصله نگیرد. در این صورت، این توصیه اجتماعی، همخوان و سازگار با آن نگرش انسانی می‌شود. و *إلّا* معنا ندارد که بشر در مقام ذات، موجودی انفرادی و یا بی‌اقتضای نسبت به زندگی انفرادی و اجتماعی باشد ولی در مقام واقع و خارج به او توصیه شود که باید به جمع بپیوندد و همراه و ملازم جامعه باشد تا شیطانی نشود و خسران نبیند.

در مجموع، این «باید»، هماهنگ و همخوان با آن «هست و است» انسانی است؛ این امر و دستور انشایی واقعی حضرت امیر *علیه السلام*، مترتّب و سازگار با آن تلقی و نگرش حقیقی فلسفی به هستی انسان است: ای بشر، چون موجودی جمعی و اجتماعی هستی، پس با جمع بزی و با جماعت سرکن تا به خود برسی و حظّی وافر ببری و *إلّا* از خود بیگانه و نصیب شیطان می‌شوی و ضرر می‌کنی.

۲. حیات اجتماعی در دو تشبیه

واقعیت روابط اجتماعی انسان که از آن به هستی جامعه و وجود جمعی تعبیر می‌شود، در قالب دو تشبیه / تمثیل / استعاره در متون حدیثی آمده است:

الف: یکی تشبیه اندام‌واره‌ای (organicist) که در آن، روابط اجتماعی انسان‌ها به روابط زیستی اعضای بدن یک موجود زنده تشبیه شده و از این رو به تشریک مساعی، همکاری، تعاون، همسازی، همدردی، همدلی، ایثار و گرگشایی توصیه شده است. مثلاً از پیامبر بزرگ اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحِمِهِمْ وَتَوَادُّهِمْ [تَوَادُّدِهِمْ] وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى: مُؤْمِنَانِ رَا دَر تَرَخَّم وَ مَهْرورزی وَ عَاطفهِ وورزی به یکدیگر همانند بدنی می‌بینی که اگر عضوی از آن به درد دچار شود، بقیه اعضا با شب بیداری و تبادری با آن همدردی می‌کنند» (نوری طبرسی، ج ۱۲، ح ۱۴۵۰۶، ص ۴۲۶، ۱۴۰۸ ق) و همچنین از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام گزارش شده که: «المؤمنون، أرواحهم من روح واحدة: مؤمن برادر مؤمن است همانند بدن واحد، اگر عضوی از آن به درد آید، درد آن را در سایر اعضای بدنش می‌یابد، ارواح آنان از روح واحدی نشأت یافته است» (کلینی، ج ۲، ح ۴، ص ۱۳۳).

مضامین فوق در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز تکرار شده: «المؤمنون في تبارهم و تراحيمهم و تعاطفهم كمثل الجسد، إذا اشتكى، تداعى له سائر جسدِهِ بالسهر والحُمى: مؤمنين در مهرورزی و رحمت‌آوری و عاطفه‌ورزی همانند بدن‌اند، اگر شکوه‌ای پدید آید، بقیه اعضا با بیداری و تب آن را همدردی می‌کنند» (نوری طبرسی، ج ۱۲، ص ۴۲۴، ح ۱۴۵۰۶، ۱۴۰۸ ق).

به نظر می‌رسد این دسته از متون دینی، الهام بخش جمعی از برجسته‌ترین

فلاسفه اجتماعی و تاریخی مسلمان همچون ابونصر فارابی (م ۳۳۹ هـ ق) ابن خلدون تونسلی (م ۸۰۸ هـ ق)، محمدحسین طباطبایی (م ۱۳۶۰ هـ ش) و مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸ هـ ش) بوده است.

فارابی در تعبیر: «المدنیة الفاضله تشبه البدن التام الصحیح: مدینه فاضله شبیه بدن کامل و سالم است»، (آراء اهل المدینة الفاضلة، ۱۹۹۱، ص ۱۱۸)، ابن خلدون در عنوان: «إنّ الدولة لها أعمارٌ طبیعیةٌ كما للأشخاص: دولت‌ها همانند اشخاص دارای عمر طبیعی‌اند» (المقّدمه، ۱۴۰۸ هـ ق، ص ۲۱۳)؛ طباطبایی در عبارت: «و هذه الرابطة الحقيقية بین الشخص والمجتمع لامحالة تؤدّی الى کینونةٍ أُخری فی المجتمع حسب ما یُمّده الأشخاص من وجودهم و قواهم و خواصهم و آثارهم فیتکوّن فی المجتمع نسخٌ ما للفرد من الوجود و خواص الوجود و هو ظاهرٌ مشهود: این رابطه حقیقی بین فرد و جامعه لامحاله منجر به وجود / هستی دیگری در جامعه در حدّ نیرویی که اشخاص از وجود، قوا، خواص و آثارشان بدان می‌دهند، می‌گردد، و نوعی وجود شبیه وجود فرد، و خواص وجودی آن در جامعه تکوّن می‌یابد، و این امر ظاهر و مشهود است» (المیزان، ج ۴، [بی‌تا]، ص ۹۶)؛ و مطهری در جمله: «افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، روحاً در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به روح جمعی تعبیر می‌شود می‌یابند. این ترکیب خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت ... حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است همچنانکه مرگ جمعی نیز یک حقیقت است» (جامعه و تاریخ، [بی‌تا]، صص ۱۸ و ۲۲)، همگی از آن گزارش‌های دینی، متأثر بوده‌اند.

ب: و دیگری تشبیه مکانیکی (mechanicist) که در آن حیات اجتماعی به یک شیء صناعی / صنعتی بیجان همانند کشتی شبیه شده است، و از این رو به جمع

توصیه می‌شود که همواره یکدیگر را نظارت و کنترل کنند، امر و نهی و تواصي به خیر کنند، دلواپس و نگران هم باشند، متوجه و هشیار و تیزبین باشند تا مسیر زندگی جمعی به انحراف نگراید و خطری تداوم آن را تهدید نکند. برای نمونه، حدیثی داستان‌گونه در زمینه امر به معروف و نهی از منکر از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گزارش شده که: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْمُدَّهِنِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فِي الْبَحْرِ، فَاصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَاصَابَ بَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا يَصْعَدُونَ فَيَسْتَقُونَ الْمَاءَ فَيَصُبُّونَ عَلَى الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا. فَقَالَ الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا لَأَنذَعُكُمْ تَصْعَدُونَ فَتَوَدُّونَا، فَقَالَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا فَإِنَّا [فَانْنَا] نَنْقُبُهَا مِنْ أَسْفَلِهَا، فَنَسْتَقِي. [قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] فَإِنِ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ فَمَنْعُوهُمْ نَجَّوْا جَمِيعاً، وَإِنِ تَرَكَوهُمْ غَرِقُوا جَمِيعاً: مَثَلُ قِيَامِ كُنُودٍ وَ سَسْتِي كُنُودٍ بِه حُدُودِ خَدَاوِنْدِ، مِثْلُ قَوْمِي اسْتِ كِه بَرَاي تَعْيِين جَاي خُود دَر كَشْتِي، بِه قَرَعِه دَسْت زَدِه، وَ دَر نَتِيَجِه جَاي بَعْضِي دَر بَالَاي كَشْتِي وَ جَاي بَعْضِي نِيَز دَر پَايِين كَشْتِي افْتَاَدِه اسْت. پَس اَفْرَادِي اَز بَخْش پَايِين كَشْتِي بِه بَخْش بَالَا رَفْتِه وَ شَرُوع بِه كَشِيدِن آب [اَز دَرِيَا] نَمُودِه وَ بَدِين تَرْتِيب مَوْجِب پَاشِيدِن آب بَر اَفْرَادِ اَن بَخْش مِي شُونَد. اَفْرَادِ بَخْشِ بَالَا بِه اَنهَا گُفْتَنَد كِه [دِيْگَر] بِه شَمَا اِجَازِه اَمْدِن بِه بَالَا رَا نَمِي دِهِيْم تَا مَا رَا اذِيْت كُنِيْد. اَفْرَادِ بَخْشِ پَايِين گُفْتَنَد كِه مَا دَر كَفِ سَفِيْنِه سُوْرَاخِي اِيْجَادِ مِي كُنِيْم وَ اَز اِيْن طَرِيْق، آب رَا بَالَا مِي كَشِيْم. [پِيَاْمَبَرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] فَرْمُود [اَفْرَادِ بَخْشِ بَالَا] دَسْتَانِ اَنَانِ رَا گِرْفْتِه وَ اَز سُوْرَاخِ كَرْدِن كَفِ سَفِيْنِه مَانَعِ مِي شَدَنَد، [كَشْتِي بِه رَا هِ خُودِ اِدَاْمِه دَاَدِه] وَ هَمْگِي بِه سَاخْلِ نِجَاتِ مِي رَسِيْدَنَد، وَ اِگَرِ اَنهَا رَا بِه حَالِ خُودِ مِي گِذَاشْتَنَد [كَشْتِي سُوْرَاخِ مِي شَد] وَ هَمْگِي غَرَقِ مِي شَدَنَد» (ترمذی، سنن، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۲۲۶۴).*

* همین مضمون با جمله‌بندی متفاوتی نیز گزارش شده است. ببینید: علاءالدین هندی، کنز العمال، ج ۳، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۳۹۹ هـ ق / ۱۹۷۹ م، ص ۸۱، ح ۵۵۹۷.

در میان دانشمندان مسلمان، مطهری ظاهراً تنها نظریه‌پرداز است که از این تشبیه نیز بهره برده است. او در توضیح ماهیت اجتماعی زندگی انسان، اظهار داشته: «نیازهای مشترک اجتماعی و روابط ویژه زندگی انسانی، انسان‌ها را آنچنان به یکدیگر پیوند می‌زند و زندگی را آنچنان وحدت می‌بخشد که افراد را در حکم مسافرانی قرار می‌دهد که در یک اتومبیل یا یک هواپیما یا یک کشتی سوارند و به سوی مقصدی در حرکتند و همه با هم به منزل می‌رسند و یا همه با هم از رفتن می‌مانند و همه با هم دچار خطر می‌گردند و سرنوشت یگانه‌ای پیدا می‌کنند» (جامعه و تاریخ، [بی‌تا]، ص ۱۲).

۳. عامل تشخص / تعیین جامعه

این نگرش از قدیم‌الایام وجود داشته که اشتراک در خوشی و شادمانی و نیز اشتراک در حزن و اندوه، افراد را متحد و یکپارچه ساخته و جامعه‌ای واحد را پدیدار می‌سازد. افلاطون در کتاب جمهوری مباحثه سقراط را این‌چنین تقریر می‌کند: «گفتم، آیا بدترین چیزها برای جامعه، آن نیست که جامعه را از هم بپاشد، و یک جامعه را به چند جامعه تقسیم کند؟ و بهترین چیزها برای جامعه آن نیست که اجزای آن را به هم پیوندد و آن را به صورت یگانه درآورد؟ گفت: چرا. گفتم آیا اشتراک در غم و شادی وسیله پیوند نیست؟ اگر به دست آمدن یا از دست رفتن چیزی همه افراد را شادمان یا غمگین کند، این اشتراک در غم و شادی، آنان را به هم نمی‌پیوندد؟ گفت: بدیهی است. گفتم و آیا تخصیص غم و شادی به گروه‌های مختلف مایه جدایی نیست؟ اگر وقوع حادثه‌ای در جامعه، گروهی را غمگین کند و گروهی را شادمان، این کیفیت افراد جامعه را از یکدیگر جدا نمی‌سازد؟ گفت: طبیعی است. گفتم: آیا علت اصلی اشتراک در غم و شادی این نیست که همه افراد جامعه بتوانند کلماتی مانند مال من و مال غیر را در مورد

چیزی واحد به کار ببرند؟ گفت: چرا. گفتم: پس بهترین جامعه‌ها، جامعه‌ای است که تقریباً همه اعضای آن کلمات مال من و مال غیر را به چیزی واحد و به معنایی واحد اطلاق کنند؟ گفت: بی‌گمان. گفتم: چنین جامعه‌ای درست مانند یک فرد انسانی است، وقتی که انگشت کسی زخمی شود، تمام تن و تمام روح او درد زخم را حس می‌کند و همه اجزای وجودش در احساس درد با عضو زخم‌خورده شریکند و همه با هم رنج می‌برند. از این رو می‌گوییم: فلان کس درد انگشت دارد. این قاعده در مورد همه اجزای وجود آدمی صادق است، خواه درد و رنج در میان باشد و خواه لذت و راحت. گفت: آری همیشه چنین است. جامعه‌ای منظم نیز همچنان که گفتم، درست مانند وجود آدمی است. گفتم: چنین جامعه‌ای رنج و راحت هر فردی از افراد خود را رنج و راحت خود می‌داند، از غم او اندوهگین و از شادی او شادمان می‌شود» (افلاطون، جمهوری، ج ۲، ص ۹۸۸-۸۹).

شگفت آنکه درست همین مضمون در مجموعه آثار حضرت امیر علیه السلام هم یافت می‌شود: «إِنَّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرُ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ سَبْحَانَهُ: فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ: أَي مَرْدَمٍ، أَن چِيزِي كِه عَمُوم رَا جَمْع مِي كِنْد / مَجْتَمَع مِي سَازَد، خَشْنُودِي وَ خَشْمَنَاكِي [از يك عمل است] هَمَانَا شْتَر قُوم ثَمُود رَا فَرْدِي وَاحِد پِي كَرْد وَلِي خَدَاوَنْد هَمِه أَنِهَا رَا عَذَاب نَمُود زِيْرَا هَمِه أَنِهَا از آن كَار رَاضِي / خَشْنُود بُوَدَنْد. خَدَاوَنْد [در قرآن] فَرْمُود: پَس أَنِهَا [شْتَر رَا] پِي كَرْدَنْد، صَبِيْح كَرْدَنْد دَر حَالِيَكِه از عمل خود پشیمان بودند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱).

همین ایده در گفتاری دیگر نیز تأکید شده است: «الرَّاضِي بِفَعْلٍ قَوْمٌ كَالدَّخْلِ فِيهِ مَعَهُمْ، وَ عَلِيٌّ كُلٌّ دَاخِلٌ فِي بَاطِلِ إِثْمَانٍ: إِثْمٌ وَالْعَمَلُ بِهِ وَإِثْمُ الرِّضَا: فَرْد خَشْنُود بِه عَمَل جَمَاعَتِي، هَمَانَنْد فَرْد شَرَكْت كِنَنْدِه دَر اَنْجَام آن كَار بِه هَمْرَاه آن جَمَاعَت است، وَ بَر هَر فَرْد وَارِد شُونْدِه دَر عَمَل بَاطِلِي، دُو گَنَاه است: گَنَاه اَنْجَام آن عَمَل، وَ

گناه رضایت به آن عمل» (نهج‌البلاغه، حدیث ۱۵۴).

در مجموع، احادیث شریف فوق کاملاً گویای این ایده است که جمعیت‌ها و جماعت‌ها هنگامی که به نظر و نگرش واحدی می‌رسند و یکجور به مسئله‌ای می‌نگرند؛ و یا به احساس و عاطفه مشترکی دست می‌یابند و همگی یک چیز را می‌خواهند؛ و یا رسم و رویه و کار مشترکی را پیش می‌گیرند، و همگی همکار و همفکر و هم‌ذوق و هم‌آرمان می‌شوند، جامعه واحدی متولد می‌شود، چنانچه هنگامی که مردم از رژیم شاه به خشم آمدند و از نظام پادشاهی تبرّی جستند، جامعه شاه فرو پاشید و مضمحل گردید (بهمن ۱۳۵۷) و متقابلاً خشنودی و خرسندی مردم از آیت‌الله امام خمینی علیه‌السلام و دیدگاه‌ها و مواضع او، جامعه جدیدی را پدید آورد.

این نگرش در عین حال فرهنگ‌گراست و اصالت را به محتوای فرهنگی چارچوب اجتماعی می‌دهد (culturalism) و نه به ساختار و قالب (structuralism) و شکل ظاهری جامعه (formalism). فلاسفه اجتماعی بزرگ مسلمان همچون فارابی و مطهری از این دیدگاه حمایت کرده و جامعه را موجودی فرهنگی پویا و متحوّل دانسته‌اند (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۷، ص ۲۱).

۴. تکرارپذیری رفتارهای جمعی

همانگونه که در انسان‌شناسی فلسفی مسلم گرفته شده، ما انسان‌ها نوع واحدی بوده و طبعاً از ابزارهای معرفتی مشترک، نیازهای مشترک، قوا و ظرفیت‌های مشترک، عواطف و احساسات مشترکی برخورداریم و بین طیفی از رفتارهای خوب و بد، سازنده و مخرب، پیش‌برنده و پس‌رونده، عمل‌ورزی می‌کنیم؛ رویه‌ها، عادات، الگوهای عملی و نهادهای همگونی را ظاهر می‌سازیم؛ و مسیرهای ارتجاعی و یا اعتلایی مشابهی را می‌پیماییم. الگوهای اساسی رفتار ما در جوامع و

امّت‌ها و ملت‌ها و ادوار تاریخی مختلف، مشابه است، علائم صحّت و بیماری، اعتلا و انحطاط زندگی اجتماعی‌مان، همشکل است. این ایده در گزارش‌های دینی متعدّدی مورد تصدیق و حمایت قرار گرفته است:

الف: امام صادق علیه السلام از طریق پدران خود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: «كُلُّ ما كانَ في الأُممِ السالِفةِ فَانّه يَكُون في هذه الأُمّةِ مِثْلُه، حَذُّ وَالتَّعَلُّ بِالتَّعَلِّ وَالقُدّةُ بِالقُدّة: هر روّیه و رفتاری که در امّت‌های گذشته بوده، در این امّت هم خواهد بود، درست مطابق با همان و همسان با همان» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۰).

ب: ابوسعید خدری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت کرده که: «لَتَتَّبِعَنَّ سُننَ مَنْ كانَ قَبْلَکُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتّى لو دَخَلوا جِجْرًا صَبَّ لَتَبِعْتُمُوهم ...: همانا، شما سنّت‌های مردم ماقبل خود را پیروی خواهید کرد، وَجَبَ به وَجَبَ و ساعد به ساعد، حتی اگر آنها وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما نیز به دنبال آنها خواهید رفت! (همان، ص ۳۰)، همین مضمون از طریق ابوهریره و نیز به صورت منقطع از پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش شده است» (همان، صص ۶ و ۸).

ج: در توصیه امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام آمده که: «اِسْتَدَلَّ عَلی ما لَمْ یَکُنْ بِما قَد كانَ فِانّ الامورَ اشباهُ: با اموری که وقوع یافته‌اند، بر اموری که هنوز محقق نشده، برهان آور / استدلال کن، زیرا امور / رویدادها شبیه به هم‌اند» (نهج‌البلاغه، کتاب ۳۱).

د: در توصیه حضرت امیر علیه السلام به حارث همدانی آمده: «وَاعْتَبِرْ بِما مَضی مِنَ الدُّنیا ما بَقیَ مِنْها فِانّ بَعْضُها یُشَبِّهُ بَعْضًا: از امور گذشته و منقضی شده دنیا برای امور نیامده آن عبرت‌گیر / استدلال کن، زیرا بعضی از [جریانات] دنیوی مشابه بعضی دیگرند» (نهج‌البلاغه، کتاب ۶۹).

ه: در یکی از مواظظ اخلاقی امام علی علیه السلام آمده که: «عِبَادَالله، اِنَّ الدَّهْرَ یَجْرِ بِالباقینَ کَجَریهِ بالماضین، لا یَعُوذُ ما قَد وُلّی منه وَلا یبقی سَرَمَدًا ما فیه، آخِرُ فِعَالِه

كَأَوَّلِهِ، مُتَسَابِقَةً (متشابهه) أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ: بندگان خدا، روزگار بر حاضرین همانگونه می‌گذرد که بر پیشینیان، آنچه که از آن رفته است دیگر بر نمی‌گردد، و آنچه که هست، برای همیشه پایدار نمی‌ماند، رفتار آخر آن همانند رفتار اوّل آن است، امور آن از هم پیشی گیرند (شبهه به هم‌اند). و عَلَم‌های آن چشمگیر است» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۷).

و: در خطبة قاصعه که در نکوهش سبک زندگی متکبران و استکباری شیطانی ایراد شده، تعبیراتی از امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که مرتبط و مؤید بحث حاضر است: «وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ ... فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ علیهم السلام، فَمَا أَشْرَّ إِعْتِدَالِ الْأَحْوَالِ وَأَقْرَبَ إِشْتِبَاهُ الْأَمْثَالِ: دوری کنید از آنچه که فرود آمد بر امت‌های پیشین، از کفرهایی که بر افعال ناشایست و اعمال نکوهیده خود دیدند، پس نیک و بعد احوال‌شان را به یاد آرید و خود را از همانند شدن با آنها برحذر دارید... از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل - که سلام بر آنها باد - عبرت گیرید که همسانی حالات [اقوام] چقدر زیاد است و مشابهت نمونه‌ها چقدر نزدیک» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲).

ز: در لابه‌لای موعظه اخلاقی دیگر امام علی علیه السلام نیز این تأکیدات ذکر شده که: «أَوَّلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدَجْرٌ وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبْصِيرَةٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ، أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَتَّقُونَ ... وَعَلَى آثَرِ الْمَاضِي (الماضين) مَا يَمْضِي الْبَاقِي: آیا در آثار پیشینیان چیزی نیست که شما را [از کار زشت] بازدارد، و اگر دارای فهم و عقید آ یا در نیاکان درگذشته‌تان، عامل بصیرت و عبرتی وجود ندارد؟ نمی‌بینید که گذشتگان شما باز نمی‌آیند و ماندگان نیز باز نمی‌مانند ... ماندگان [نیز] بر همان راه و مسیر گذشتگان می‌گذرند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۹).

به هر تقدیر، مجموع مستندات فوق، گواه روشن این ایده است که زندگی جمعی جوامع، امت‌ها، ملت‌ها و دولت‌ها مسیر همسان و مشابهی را طی می‌کند، راه و رسم اعتلا و انحطاط زندگی‌شان همگون و همانند است؛ انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، قومیت، آب و هوا و جغرافیا، فرهنگ، تاریخ و وابستگی‌های تمدنی، همواره الگوهای رفتاری مشابهی را ظاهر می‌سازند که در جوامع و در ادوار مختلف، تکرار می‌شود؛ و از این‌رو می‌توان به تیپ‌بندی کنش‌ها، اعمال و افعال جمعی انسان‌ها پرداخت و با ایجاد مدل‌های آرمانی، محدوده جزر و مد انواع رفتارها را مشخص نمود و بدین ترتیب، کنش‌ها و فرآیندهای جمعی حیات‌بخش، اعتلایی و تقویت‌کننده را از حرکات و رفتارهای انحطاطی، تضعیف‌کننده و ویران‌کننده جامعه بازشناخت، و به دنبال آن راه فهم وضعیت جامعه از نظر سلامت و بیماری، قدرت و ضعف را به دست آورد.

۵. قانونمندی جامعه

قانون و رابطه قانونمند به رابطه علیّ تعاقبی پایدار و تخلف‌ناپذیر بین دو شیء اطلاق می‌شود. مثلاً در عرصه طبیعت ما همواره بین رفتارهای طبیعی خشکسالی و کمبود محصول کشاورزی، و بین پرآبی و فراوانی مواد غذایی، نظمی استوار و تکرارشونده را مشاهده می‌کنیم. در عرصه جامعه و حیات اجتماعی انسان نیز چنین روابط تکوینی پایدار و اجتناب‌ناپذیر حاکم است، بین رفتارهای جمعی ما و پیامدهای آن نیز ضرورتی عینی و حتمی مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، مطالعات آماری نشان می‌دهد هنگامی که رفتار خانوادگی انسان‌ها به سمت طلاق و جدایی، میل پیدا می‌کند، فرار کودکان از خانه نیز متناسب با فراوانی آن، افزایش می‌یابد؛ و یا هنگامی که بیکاری در بین جمعیتی شیوع می‌یابد،

آسیب‌های اجتماعی نیز گسترده می‌شود. فیلسوفان اجتماعی و تاریخی مسلمان همانند طباطبایی، مطهری، صدر و مصباح یزدی این مسئله را با اصطلاح قرآنی «سنت‌های الهی در جامعه و تاریخ» مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.* به نوشته مطهری: «قانون علیت و بالنتیجه ضرورت علی و معلولی بر جامعه و تاریخ همانگونه حاکم است که بر سایر امور. و از طرف دیگر ثابت کردیم که جامعه و تاریخ به حکم اینکه از وحدت و وجود حقیقی برخوردار است و طبیعت خاص دارد، قوانین حاکم بر آنها ضروری و کلی است. پس مطابق بیان گذشته، بر جامعه و تاریخ یک سلسله قوانین ضروری و کلی حاکم است. ما این نوع ضرورت را ضرورت فلسفی اصطلاح می‌کنیم و این ضرورت حکم می‌کند که جریان تاریخ بر طبق یک سلسله قوانین قطعی و ضروری صورت گیرد» (جامعه و تاریخ، [بی‌تا]، ص ۱۰۶-۱۰۷).

به هر تقدیر در گنجینه احادیث اسلامی نیز مواردی از این رابطه علی تعاقبی رفتارهای جمعی گزارش شده است. مثلاً از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده که: «إِذَا كَثُرَ الرِّثَا بُعِدَى كَثُرَ مَوْتُ الْفُجَاءَةِ، وَإِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ، وَإِذَا مَنَّوْا الرِّكَاهَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا مِنَ الزَّرْعِ وَ الثَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ، وَإِذَا جَارُوا فِي الْحُكْمِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَإِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ، وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَشْرَارَهُمْ فَيَدْعُوا عِنْدَ ذَلِكَ خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ: پس از من، هنگامیکه زنا فراوان گردد، مرگ نابهنگام فزونی یابد؛ و زمانی که کم‌فروشی رواج یابد، خداوند آنان را به قحطی و

* ببینید: المیزان، ج ۴، ص ۹۸-۹۹؛ جامعه و تاریخ، صص ۲۶-۳۰؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، صص ۴۲۵-۴۵۸؛ المدرسة القرآنية، صص ۴۲-۱۲۱.

خشکسالی و کمبود مبتلا می‌گرداند؛ و زمانی که زکات ندهند، برکات زمینی از غلات و میوه‌جات و معادن از آنها برداشته شود؛ و هنگامی که در قضاوت تعدی کنند، تعاون بر ظلم و دشمنی را رواج داده‌اند؛ و زمانی که عهدها و پیمان‌ها شکسته شود، خداوند دشمنان آنان را بر ایشان مسلط سازد؛ و هنگامی که قطع خویشاوندی کنند، اموال آنان به دست شروران افتد؛ و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر انجام نشود و از نیکان خاندان من پیروی نشود، خداوند شروران را بر آنها چیره سازد؛ و در آن حال خوبان آنان دعا کنند ولی به اجابت نرسد» (ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ۱۳۶۳، ص ۵۱ / صدوق، علل الشرایع، ص ۷۶۶).

از حضرت امیر علیه السلام نیز گزارش شده که: «لَا تَنْتَرُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلِّيَ عَلَيْكُمْ أَشْرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ: امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدترین شما، بر شما ولایت / حکمرانی یابد و آنگاه دعا کنید ولی به اجابت نرسد» (نهج البلاغه، کتاب ۴۷).

بر این اساس، حیات اجتماعی و روابط اجتماعی ما عرصه حاکمیت قوانین اجتماعی است. کنش‌های جمعی ما به طور عینی و خارجی پیامد متناسب با خود را به دنبال می‌آورد، از این رو، کنش‌های ما گاه جامعه را به قوّت و عزّت و رفاه و توسعه می‌رساند و گاه موجب ضعف و فقر و توسعه‌نیافتگی آن می‌شود. همه رفتارهای جمعی ما این‌چنین‌اند، دارای پیامدند و با پیامدهای خود رابطه وجودی ضروری دارند. بر جامعه و تاریخ و امت (به تعبیر قرآنی)، سنن و نظامات و قوانینی وجودی، واقعی و عینی و در عین حال، کلی، عمومی و استثنایاپذیر، حاکمیت داشته و با شناخت هر رفتار و هر شرایط اجتماعی می‌توان، اثر متناسب مترتب بر آن را حدس زد و پیش‌بینی نمود، و حتی با تغییر نوع رفتار، از وقوع عکس‌العمل و پیامد آن جلوگیری کرد.

۶. جبر اجتماعی و آزادی فردی

جبر اجتماعی به معنی جبر ساختارها و قالب‌های اجتماعی بر انتخاب‌های افراد؛ فشار الگوها، سنت‌ها، نظامات و قوانین اجتماعی بر گزینش‌های مردم؛ و تحمیل اراده و خواست جمعی بر اراده‌های فردی است. بدین‌گونه انسان‌ها به رنگ جامعه درمی‌آیند. مطابق زمان شکل می‌گیرند؛ تفکر، نگرش، سلیقه و عواطف آنها، متأثر از محیط فرهنگی و اجتماعی‌شان می‌شود و در یک کلام خود آنها (شخصیت و هویت آنها)، فرآورده و محصول اجتماعی می‌شود. فردریک هگل (م ۱۳۸۱ م) و کارل مارکس (م ۱۸۸۳ م) نخستین فیلسوفانی هستند که از جبر، ضرورت و حتمیت تاریخ و نیز حرکت و گذر آن از مسیرها و منازل تخلف‌ناپذیر، و همچنین طرد و نفی اراده‌های فردی سخن گفته‌اند (پیتیر، ۱۳۵۸، ص ۲۴۸؛ سروش، ۱۳۶۰، ۱۰-۱۴) و آگوست کنت (م ۱۸۵۷ م) و امیل دورکهایم (م ۱۹۱۷ م) نخستین جامعه‌شناسانی هستند که از فیزیک اجتماعی و جبری بودن پدیده‌های اجتماعی همانند پدیده‌های طبیعی، سخن به میان آورده‌اند (آرون، ۱۳۶۳، ص ۶۲؛ ۱۳۶۴، ص ۱۰۲).

از نظر این دانشمندان تاریخ‌گرا و جامعه‌گرا (historicist and collectivist) ضرورت‌های تاریخی و جبرهای اجتماعی، همانند ضرورت‌های قوانین طبیعی، مستقل از افراد وجود داشته، و بر اراده و عزم آنها حاکم و مسلط است به گونه‌ای که انسان‌ها تنها می‌توانند آن ضرورت‌ها و جبرها را بشناسند و خود را با آنها هماهنگ گردانند نه آنکه بتوانند آنها را تغییر دهند و یا از بین ببرند. ولی ژرژ گورویچ (م ۱۹۶۵ م) در کتاب «جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی» این مسئله را به طور مستوفی و تفصیلی تحریر کرده، انواع جبر اجتماعی را در کنار انواع آزادی‌های انسانی توضیح داده است. این دیدگاه میانه، توسط آنتونی گیدنز، معروف‌ترین جامعه‌شناس عصر حاضر، چنین شرح شده است: «از آنجا که محیط

فرهنگی که ما در آن متولد می‌شویم و رشد می‌کنیم بر رفتار ما تأثیر می‌گذارد، ممکن است به نظر برسد که هیچگونه فردیت یا اراده آزادی برای ما باقی نمی‌ماند. ممکن است به نظر برسد که به قالب‌های پیش‌ساخته‌ای که جامعه برایمان فراهم کرده ریخته می‌شویم. بعضی جامعه‌شناسان معمولاً درباره اجتماعی شدن - و حتی به طور کلی‌تر درباره جامعه‌شناسی - چنان می‌نویسند که گویی همین‌گونه است، اما چنین نظری اساساً نادرست است. این واقعیت که ما از تولد تا مرگ در کنش متقابل با دیگران هستیم، مسلماً شخصیت ما، ارزش‌هایی که داریم، و رفتارهایی را که می‌کنیم، مشروط می‌سازد. اما اجتماعی شدن مبنای فردیت و آزادی ما نیز هست. در جریان اجتماعی شدن، هر یک از ما، یک حس هویت شخصی، و توانایی اندیشه و عمل مستقل پیدا می‌کند» (گیدنز، ص ۹۵).

مطهری رحمته‌الله نیز با بیانی دیگر همین دیدگاه میانه را تأیید کرده است: «حقیقت این است که آزادی انسانی جز با نظریه فطرت، یعنی اینکه انسان در مسیر حرکت جوهری عمومی جهان با بعدی علاوه به جهان می‌آید و پایه اولی شخصیت او را همان بعد می‌سازد و سپس تحت تأثیر عوامل محیط تکمیل می‌شود و پرورش می‌یابد، قابل تصوّر نیست. این بعد وجودی است که به انسان شخصیت انسانی می‌دهد تا آنجا که سوار و حاکم بر تاریخ می‌شود و مسیر تاریخ را تعیین می‌کند. .. آزادی انسان به مفهومی که اشاره کردیم نه با قانون علیت منافات دارد و نه با کلیت مسائل تاریخی و قانون‌مندی تاریخ. اینکه انسان در عین اختیار و آزادی و به موجب اندیشمندی و اراده، مسیری معین و مشخص و غیرقابل تخلّف در زندگی اجتماعی داشته باشد، یعنی ضرورت بالاختیار، جز این است که ضرورتی کور و حاکم بر انسان و اراده انسان حکم‌فرما باشد» (جامعه و تاریخ، ص ۷۲).

به هر تقدیر، در متون حدیثی شیعه، گزارش‌هایی از حضرت امیر علیه السلام وجود دارد که به پذیرش جبرها و لوازم و تبعات آنها تصریح دارد. این متون اگرچه عمدتاً در زمینه فتنه (به معنی اختبار و امتحان و امری که انسان را مفتون خود می‌سازد) و رویدادهای فتنه‌انگیز، به عنوان جریانات و پدیدارهای حادّ و داغ و بحرانی و التهابی جامعه، وارد شده، ولی عموم و شمول آن به گونه‌ای است که می‌تواند در مسئله حاضر هم مورد استناد قرار گیرد:

الف: «فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَقَتْ جَلَابِيهَهَا وَ أَعَشَّتِ الْأَبْصَارَ ظَلَمَتْهَا: فتنه دیرزمانی است که پرده‌های خود را آویخته و تاریکی‌اش دیده‌ها را نابینا ساخته است» (نهج‌البلاغه، نامه ۶۵).

همانگونه که از ظاهر کلام استفاده می‌شود، فتنه‌ها همچون پرده‌ای جلوی روشنایی و وضوح دید ما را می‌گیرند؛ دارای ظلمتی هستند که صحنه رؤیت را تاریک و چشم را کور می‌کنند؛ انسان‌ها در بحبوحه تظاهر فتنه‌ها، به رنگ آنها درمی‌آیند و چشم و گوش و دل خود را بدان‌ها می‌سپارند؛ در این احوال، می‌شنوند، ولی نه با گوش خود، بلکه با گوش حوادث؛ می‌نگرند، ولی نه با چشم خود، بلکه با چشمان وقایع؛ می‌خواهند و دل می‌سپارند و به غلیان درمی‌آیند، ولی نه با دل خود، بلکه با دل رویدادها! بدین‌روی، فتنه‌ها انسان‌ها را فرامی‌گیرند و انسان‌ها به وسیله آنها احاطه می‌شوند و در آنها غرق می‌گردند.

ب: «ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَ الْقَاصِمَةِ الرَّحُوفِ، فَتَزِيغُ قُلُوبُ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ، وَ تَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ، وَ تَحْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَ تَلْتَبِسُ الْأَرَءَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا. مَنْ أَشْرَفَ لَهَا فَصَمَّتْهُ وَ مَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ. يَتَكَادَمُونَ فِيهَا تَكَادَمَ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ، قَدْ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ وَ عَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ: آن‌گاه پس از این، فتنه سختی پیش خواهد آمد، لرزاننده و شکننده و شتابنده، که دل‌ها پس از

استواری دچار لغزش شوند و مردان پس از سلامتی [دین] به ضلالت و گمراهی افتند، و در هنگامه هجوم و روی آوردن فتنه، هواها و تمایلات مردم مختلف و متعدّد شوند و در زمان پیدایش آنها، اندیشه‌ها و آراء، مشتبه و ملتبس گردند. هر که درصدد دفع و برداشتن آن (فتنه) برآید پشت او را می‌شکند و هر که در دفع آن بکوشد او را درهم می‌کوبد. در آن (فتنه)، مردم همانند خران وحشی در گلّه، یکدیگر را گاز می‌گیرند و آزار می‌رسانند. ریسمان محکم [دین و سنن و نوامیس اجتماعی] گسیخته می‌شود و چهره حقیقت پوشیده می‌گردد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱).

گویایی این سخن بیشتر است؛ زیرا توصیف رساتری از فتنه‌ها ارائه داده است. فتنه‌ها در هنگام طلوع، همچون برق، سرعت و شتاب دارند و قلب‌های مستقیم و مقاوم را منحرف می‌کنند؛ عواطف و احساسات متحد را متعدّد و مختلف می‌سازند و آراء و انظار منطقی را نارسا و گنگ جلوه می‌دهند؛ هرگونه مقاومتی را به سختی می‌شکنند و هر اراده و عزمی را با صلابت خرد می‌کنند و هر مبارز و حریفی را به زمین می‌زنند و هر ریسمان تمسّکی را می‌گسلند و هر فضای روشن و واضحی را مکدّر و غبارآلود می‌گردانند. پس واقعیت این است که افراد در فشار جبر بحران‌ها و رویدادهای جمعی، یارای مقاومت ندارند و به رنگ آنها درمی‌آیند.

ج: «فَتَنٌ كَفَطَعَ اللَّيْلِ الظُّلْمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ وَ لَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ: فتنه‌هایی همانند ساعات شب تاریک که برای جلوگیری از آنها کسی قیام نخواهد کرد و هیچ بیرقی (سپاهی) آنها را بر نمی‌گرداند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲).

د: «وَ لَا تَفْتَحِمُوا مَا اسْتَقْبَلَكُمْ (اسْتَقْبَلْتُمْ) مِنْ قَوْرِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ آمِطُوا عَنْ سَنَنِهَا، وَ خَلُّوا قَصَدَ السَّبِيلِ لَهَا، فَقَدْ لَعْمَرَى يَهْلِكُ فِي لَهْبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْلِمُ فِيهَا غَيْرُ

المُسْلِمِ: بی‌باکانه در آتش فتنه‌ای که پیشاپیش آن قرار گرفته‌اید، داخل نشوید و از مسیر آن کنار روید و راه را برای آن خالی کنید [تا بیاید و بگذرد]. پس به جان خودم سوگند که در زبانه آتش آن (فتنه)، مؤمن هلاک شود و غیرمسلمان بر سلامت ماند» (همان، خطبه ۱۸۷).

این عبارت، گویای این ایده است که فتنه‌ها و بحران‌ها با التهاب و شدت و شتاب در حال حرکتند و انسان‌ها قادر نیستند مسیر حرکت آنها را ببندند و یا آنها را از حرکت باز دارند و یا مسیرشان را تغییر دهند، بلکه راه نجاتشان این است که از مسیر حرکت آنها کنار روند و راه عبورشان را باز بگذارند.

ه: در خطبه‌ای دیگر، پس از استناد برخی اوصاف به روزگار، می‌فرماید: «لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَلَا نَسْئَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحِلَّ بِنَا: از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم و از آنچه نمی‌دانیم نمی‌پرسیم و از بلیّه / بلا تا بر سرمان نیامده است، نمی‌هراسیم» (همان، خطبه ۳۲).

ظاهر کلام فوق این است که حوادث تند چون مهمان ناخوانده‌ای بر انسان‌ها وارد می‌شوند و در خانه آنها را می‌کوبند و خود را بر افراد تحمیل می‌کنند و افراد را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهند.

و: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا تَأْتِ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرَجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَائِمِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا: از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید. پس هر آینه من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشناترم. [از من پرسید] پیش از آنکه فتنه برپا شود و افسارگسیخته گردد و خرده‌های اهلش را از بین ببرد» (همان، خطبه ۱۸۹).

این خطبه هم‌گویاست در اینکه فتنه، عقل ربا و هوش ستیز است، قوت تمییز و تشخیص انسان‌ها را می‌دزدد و فهم و شعور و توجه و هشیاری آنها را همچون

سیل و تندری رها شده از بین می‌برد.

ز: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ "اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ"، لِإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُسْتَمِيلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ: هیچ یک از شما چنین دعا نکند که "خدایا، از فتنه به تو پناه می‌برم"؛ زیرا هیچ کس نیست، مگر اینکه فتنه او را دربر گرفته است، اما هر که خواست استعاذه کند، باید از فتنه‌های گمراه‌کننده به خدا پناه ببرد» (نهج‌البلاغه، ح ۹۳).

کلام مذکور هم تصریح دارد به اینکه هر انسانی به فتنه می‌افتد و فتنه‌ها او را دربر می‌گیرند و احاطه‌اش می‌کنند؛ او را در حصار و تنگنای خود قرار می‌دهند؛ امکان دیدن و شنیدن آزاد او را سلب می‌کنند و اراده و عزم او را می‌ربایند، پس انسان‌ها آزادانه و بدون عینک و حجاب به اطراف خود نمی‌نگرند، بلکه این رویدادها و فتنه‌ها هستند که دیدنی و ندیدنی را مشخص می‌کنند؛ مسموع و غیرمسموع را معین می‌سازند؛ مطلوب و غیرمطلوب و خواستنی و نخواستنی و مراد و غیرمراد را برمی‌گزینند.

ولی باید متذکر بود که احادیث شریف مذکور، روند عمومی و عامه مردم را توصیف می‌کنند و موارد خاص و استثناءها، یعنی نخبگان و قهرمانان و مصلحان که بر خلاف جریان امواج فتنه‌ها شنا می‌کنند، و جبر شکن و نظم شکن و سنت شکن هستند را مد نظر ندارند، دلیل آن هم این است که در متون دیگری به ما می‌آموزند که موج شکنی کنیم و در گرداب تند حوادث، غرق نشویم: «أَيُّهَا النَّاسُ، سُقُوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُقْنِ النَّجَاةِ: ای مردم، امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۵) کشتی‌های نجاتی که به افراد متعارف و معمول، قدرت شکافتن امواج را می‌دهند و عموم را توان مقاومت و پایداری می‌بخشند، همانا امامان، مصلحان و مربیان خودآگاه و به خود رسیده بشریت هستند که

همچون قُلل رفیع و استوار در تاریخ زندگی اجتماعی بشر، قد برافراشته و به انسان‌ها درس ایستادگی در مقابل فشارهای شبکه روابط استعماری و استثماری و استعبادی و استحماری جامعه‌شان را می‌دهند و این امر البته مشکل و طاقت‌فرساست و از عهده عامه و عوام و عموم بر نمی‌آید؛ ولی از عهده خاصه و خواص و خصوص آنها، یعنی اسوه‌های حق و مصلحان صادق ساخته است، چنانچه، حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌ای یادآوری فرموده که: «فَأَنَا (فَأَنِّي) فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي: به درستی که من چشم فتنه را کور کردم و غیر من کسی بر دفع آن جرئت نداشت» (همان، خطبه ۹۲) و یا در خطبه دیگری اظهار داشته که: «وَاللَّهِ، لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّذَمِ يَسْمَعُ النَّاعِي وَ يَحْضُرُ الْبَاكِي ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُ (لَمْ يَعْتَبِرْ): قسم به خداوند که من مانند شنونده [صرف] صدای لطمه بر سر و سینه نیستم که فریاد خیر مرگ و مصیبت را از مخبر بشنود و بر گریه‌کننده حاضر گردد، ولی از آن عبرتی نگیرد» (همان، خ ۱۴۸).

معنای این سخن شریف، آن است که من اجازه وقوع حادثه و عبور آن بر خود را نمی‌دهم، من مانند یک ناظر صرف و یا یک شاهد بی‌تحرک نیستم تا نظاره‌گر جریان حوادث و عبور آنها، حتی از خود باشم، بلکه جلوی آن را می‌گیرم و مسیرش را تغییر می‌دهم.

خلاصه کلام اینکه، اگرچه در واقعیت و در عینیت، عامه مردم مقهور و مغلوب امور اجتماعی و الگوهای روابط اجتماعی‌اند، و این امور بر چشم و گوش و عقل و دل آنها چیره شده و سلطه پیدا می‌کند و آنها را به رنگ خود درمی‌آورد؛ ولی همواره و در هر جامعه‌ای معدودی از انسان‌های بصیر و آزاده و متعهد وجود دارند که در مقابل فهم و درک عمومی، در مقابل خواست و میل جمعی تسلیم نشده، بلکه راه و مسیر مستقلی را پیش می‌گیرند.

آموزه‌های دینی مذکور درصددند تا این دسته را تقویت کنند و تعداد انسان‌های مقاوم و استوار را گسترش دهند. بر اساس این نگرش، انسان‌ها تنها از طریق اتکا به سفینه‌های نجات که همان نخبگان اخلاقی و مصلحان اجتماعی راستین جوامع خود آنهاست، قادرند بر جبرها و فشارها و الزام‌های جمعی و تاریخی، فائق آمده و زندگی‌شان را به گونه‌ای دلخواه شکل دهند.

۷. آموزه بداء

بحث بداء، به معنی ظهور تغییر دفعی غیرمنتظره در روند امور نظام‌یافته، با بحث‌های قانونمندی جامعه و جبرهای اجتماعی مرتبط است. کلمه بداء در لغت به معنی ظهور، انکشاف و آشکار شدن [امری غیرمتوقع] است. وقتی گفته می‌شود: بدالله کذا و کذا یعنی افعالی از خداوند ظاهر گردید که در محاسبه و حدس ما نبوده است، و یا وقتی قرآن کریم می‌گوید «وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ: یعنی از خداوند [جزائی] آشکار گردید که آنها فکر نمی‌کردند.» (زمر: ۴۷). این آموزه دارای ریشه‌های محکم قرآنی بوده (انعام: ۲؛ فاطر: ۱۱؛ رعد: ۴۰؛ زخرف: ۴؛ نمل: ۷۵؛ یونس: ۶۱؛ حدید: ۲۲؛ زمر: ۴۷ و ۴۸) و به خاطر دو حادثه مهم تاریخی پیش‌بینی‌ناشده در زمینه امامت امام هفتم علیه السلام (وفات اسماعیل بن جعفر و جایگزینی موسی بن جعفر علیه السلام) و امام یازدهم علیه السلام (وفات محمد بن علی و جایگزینی حسن بن علی علیه السلام) (مفید، ارشاد، ص ۲۸۵ و ۳۳۶)، در دانش‌های حدیث، تفسیر، کلام و فلسفه شیعیان جایگاه استواری یافته است. این واژه در تعابیر علمای امامیه به معنی «انقطاع استمرار الامر التکوینی و انتهاء اتصال الافاضة» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۲۷). و یا «التسخ» التکوینی الواقع فی التکوینیات (مفید، اوائل المقالات، ص ۸۰) و یا «سنوح امر لم یکن متوقفاً لعدم تقدّم

اسبابه الارضیه و السماویّه» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، ص ۳۸۱) و یا امثال آن به کار رفته است. ولی باید توجه داشت که نسخ، نوعاً در امور تکلیفی، انشایی، امری و دستوری (normative) جریان دارد و بداء در امور تکوینی، واقعی و توصیفی (descriptive) همانگونه که نسخ به آمد و دوران حکم و تکلیف شرعی پایان می‌بخشد، بداء نیز استمرار یک روند عینی، یک نظم واقعی و یک رفتار نظام یافته را خاتمه می‌دهد. همچنان که نسخ وظیفه‌ای عمومی و اجتماعی (و نه وظیفه‌ای کاملاً شخصی و فردی) را بر می‌دارد، بداء نیز تغییر و تبدیل رویه‌های جمعی، عادت‌های اجتماعی و یا جلوگیری از پیامدهای طبیعی و اجتماعی آنها را به همراه دارد. و همچنان که نسخ در امری اجتماعی (دین، شریعت) قابل تصوّر است، بداء نیز در عمل جمعی و گروهی، رفتار اجتماعی و تاریخی انسان‌ها و عواقب و آثار طبیعی، انسانی و اجتماعی مترتب بر آنها معنا می‌دهد.

بداء در اموری جاری می‌شود که متجدّد، متبدّل، متغیّر، سیّال، زمان‌مند و تدریجی‌الوصولند و به اصطلاح دینی، قَدَر غیر حتمی، قضاء بُنْقَض و کتاب و لوح محو و اثبات دارند و از این رو امور ثابت، و لایتغیر که دارای قَدَر حتمی و قضاء لایُنْقَض و لوح و کتاب محفوظ‌اند در محدوده آن قرار نمی‌گیرند. و شاید بتوان تعریف فوق را اینگونه تقریر نمود که بداء در پدیده‌هایی جریان می‌یابد که خداوند از امر آنها فراغت نیافته است، هر روز را در کار و شأن آنها سپری می‌کند. در آنها یُحیی و یُمیت، یخلق و یرزق و یفعل ما یشاء است، به خلاف اموری که شکل یافته، بسته شده و موضوع گرفته و به اصطلاح، خداوند از امر آنها فارغ شده است. مثلاً سنگ همواره ماهیت سنگی‌اش را حفظ می‌کند و درخت نیز همواره شاخه درختی‌اش را، و عقرب و گرگ هم، همواره ذات عقربی و گرگی خود را. هیچ یک از این موالید ثلاث، هیچ‌گاه از اقتضات طبیعی و یا غریزی از پیش

تعیین شده خود فراتر نمی‌روند. از بدو پیدایش و تولد تا آن نیستی، همان رفتار و خواص و آثار طبیعی و حیوانی خود را حفظ می‌کنند. ولی اگر موارد بداء‌پذیر یعنی الإفقار بعد الإغناء، و الامراض بعد الإعفاء، و الإماتة بعد الإحیاء، و الزیادة و النقصان فی الآجال و الارزاق (مفید، اوائل، المقالات، ص ۸۰) و یا موارد بداء‌ناپذیر، همچون نَقْلُ نَبِيِّ عَنْ نُبُوَّتِهِ وَ إِمَامٍ عَنْ إِمَامَتِهِ وَ مُؤْمِنٍ قَدْ أَخَذَ عَهْدَهُ بِالْإِيمَانِ عَنْ إِيْمَانِهِ را که در متون کلامی ذکر شده‌اند (مفید، مسائل العُکْبَرِیَّة، ص ۹۹-۱۰۰) بدین بحث اضافه کنیم به روشنی درمی‌یابیم که نظریه بداء، تنها در عرصه‌های انسانی، اجتماعی و تاریخی دوران داشته و طبعاً ربطی به محیط‌های جمادات، نباتات و حیوانات ندارد. بلی، در طبیعت گاه حوادث غیرمترقبه‌ای نظیر طوفان، سیل، زلزله، قحطی، خشکسالی، خسف و آتشفشانی پدید می‌آید که روال عادی زندگی موجودات طبیعی را مختل می‌سازد و روند نظم طبیعی موجود را می‌گسلد، ولی باید توجه داشت که این وقایع از جهت اینکه وقایعی طبیعی و محیطی (ecologic) هستند در محدوده بداء قرار نمی‌گیرند، بلکه از آن جهت که (بر مبنای متون دینی) با عمل جمعی و یا رفتار گروهی و یا خواست تاریخی انسان‌ها مرتبط می‌شوند با مسئله بداء ارتباط می‌یابند. لهذا هر امر سیّال و تغییرپذیر و دارای سنّ و سال و دوره و عصر و قضاء و قدر و کتاب و لوح را نمی‌توان امری بداء‌پذیر تلقی نمود، بلکه تنها حیطه‌های تمایلات، اعمال، رفتار، ملکات رویه‌ها، عادات، آداب و رسوم جمعی و اجتماعی انسان‌ها، و همچنین اثرات، عواقب و نتایج مترتب بر آنهاست که تبدّل‌پذیر و یا بداء‌پذیر می‌باشند. زیرا در این حیطه‌هاست که دائماً نگرشی، سلیقه‌ای، رفتار و عملی به صورت الگو و قالب و مثال در می‌آید و به صورت جمعی تکرار می‌شود و یا از الگو و قالب و مثال بودن می‌افتد و از دور و جرگه عمل خارج می‌شود؛ این روند شکل‌گیری و قالب گرفتن یک رفتار جدید و

سپس از شکل و قالب افتادن آن همچنان تا وقتی که انسان و جامعه و تاریخ برقرار است، ادامه می‌یابد و تکرار می‌شود.

حال، طرح آموزه بداء در این عرصه‌ها بدین معناست که روند فعالیت جمعی انسان‌ها، می‌تواند با اراده جمعی آنها، تغییر شکل و تغییر مسیر دهد، و از یک نظم و سنت و قانون و ضرورت به نظم و سنت و قانون و ضرورتی دیگر وارد گردد، به عنوان مثال: انسان‌هایی که همواره در طول تاریخ در نظام استبدادی به سر برده و همه تلاش جمعی آنها صرف تحقق اوامر و فرامین حاکمان ظالم و جائرشان شده، می‌توانند از ضرورت و حتمیت و جبر این سنت تاریخی و پیامدهای غیرانسانی آن خلاصی یابند و با اراده‌ای جمعی و مجاهدتی طاقت‌فرسا این نظم و نظام را فروپاشند و نظم و نظام و سنتی انسانی و مشورتی و عادلانه برپا کنند، آنچنانکه در ایران اسلامی، این چنین شده است. آموزه بداء، به ما می‌آموزد که ما انسان‌ها همواره قادریم زندگی خود را از حالت رکود، انحطاط و فروپاشی و عذاب خارج ساخته، به حالت ارتقاء و اعتلاء درآوریم. ما قادریم قبل از نزول بلیّه و بلا بر رفتارهای جمعی ظالمانه و فاسقانه و مفسدانه خود، با تغییر آن رویه‌ها و با جایگزین کردن رفتارهای عادلانه و بشردوستانه، موجب نزول رحمت و مغفرت و رونق الهی گردیم (تقی‌زاده داوری، نظریه بداء، ۱۳۸۶) همین ایده را حضرت امیر علیه السلام مورد تأکید قرار داده است: «وَ أَيْمُ اللَّهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا يَدُنُوبَ اجْتَرَحُوهَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزَلُ بِهِمُ النِّعْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النِّعْمُ فَزَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَّاهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لِرَدِّ عَلَيْهِمْ كُلِّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلِّ فَاسِدٍ؛ وَ قَسَمَ بِهِ خَدَاوَنَد، هَرَكَز شَادِمَانِي وَ فَرَاوَانِي زَنْدَگِي جَمْعِيَّتِي زَايِل نَشْد مَگَر بَه خَاطِر گَنَاهَانِي كِه مَرْتَكَب شَدَنَد، زِيْرَا خَدَاوَنَد بَر بَنْدَاگَان سَتْمَكَاَر نِيَسْت، وَ اَگَر مَرْدَم هَنْگَام فَرُوْد اَمْدَن بَلَا وَ

زوال نعمت با نیتی صادق و دل‌هایی پر از اندوه و بیم به پیشگاه پروردگارشان ناله و فریاد می‌کردند [و از گذشته خود می‌بریدند] هر آینه هر نعمت دور شده‌ای را به آنان بازمی‌گرداند و هر امر فاسدی را برایشان اصلاح می‌کرد» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۸).

در مجموع، روابط جمعی، حیات اجتماعی و تاریخی انسان، عرصه حاکمیت نوامیس، سنن و قوانین ضروری، حتمی، جبری و تخلف‌ناپذیر است. آموزه بداء، بر این دیدگاه تأکید دارد که انسان‌ها با خواست و اراده جمعی و گروهی، می‌توانند از سیطره نوامیس مربوط به رفتارهای جائزانه و ظالمانه و فاسقانه و تبعات آن، خود را رهایی بخشند و به سیطره قوانین مربوط به روابط عادلانه و خیرخواهانه و پیامدهای آن وارد گردند و بدین ترتیب از ضرورت نعمت بگریزند و به سنت نعمت درآیند. این امکان جابه‌جایی و زمینه‌گریز از یک ضرورت بد و ورود به یک ضرورت خوب تنها در روابط جمعی انسان‌ها وجود دارد و در رفتار سایر موجودات مطرح نمی‌باشد.

نتیجه

ارائه نظام‌واره‌ای احادیث مرتبط با رشته‌های علوم اجتماعی یعنی تعلیم و تربیت، حقوق، سیاست، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی می‌تواند دو کارکرد سازنده برای این دانش و نیز جامعه داشته باشد. یکی اینکه این احادیث را از مهجوریت و انحصار بررسی در محدوده حوزه‌ها و دانشکده‌های حدیث‌شناسی (الاهیات) خارج ساخته و در پهنه فراخ دانش‌های اجتماعی که با واقعیت زندگی جمعی و مسائل مربوط با آن سروکار دارند، وارد سازد و بدین ترتیب، محدثان را درگیر با مشکلات اجتماعی جامعه خود کرده و از آنها کارشناسان ماهر و متبحر

فراهم آورد. و دوّم آنکه، دانشجویان و دست‌اندرکاران رشته‌های علوم اجتماعی را با گنجینه احادیث شیعی / اسلامی آشنا کرده و از این طریق زمینه بهره‌گیری و الهام‌گیری از این منابع غنی در جهت ایده‌پردازی و نظریه‌پردازی در رشته‌های مذکور را فراهم سازد. دستیابی به چنین مهمّی، البته نیازمند تلاش‌های دلسوزانه و خیرخواهانه همه دست‌اندرکاران عرصه‌های فوق‌الذکر است. ولله الحمد من اوله الی آخره.

Archive of SID

منابع

۱. آرون، ریمون؛ *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*؛ ترجمه باقر پرهام؛ ج ۳، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان؛ *مقدمه*؛ ج ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.
۳. افلاطون؛ *جمهوری*؛ جلد ۲ از مجموعه آثار افلاطون؛ ترجمه محمد حسن لطفی؛ ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۴. پی یتر، آندره؛ *مارکس و مارکسیسم*؛ ترجمه شجاع‌الدین ضیائی؛ ج ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۵. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *سنن الترمذی*؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۶. تقی‌زاده داوری، محمود؛ «پرسی دیدگاه‌های فلسفه اجتماعی آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر»؛ *فصلنامه معارف اسلامی*؛ شماره ۱۲، سال سوم، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۶.
۷. _____؛ «نظریه بداء و سنت‌های اجتماعی و تاریخی»؛ چاپ شده در: *مقالات فارسی*؛ شماره ۷۴، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۸. حرّانی، ابن شعبه؛ *تحف العقول*؛ الطبعة الثانية، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.
۹. سروش، عبدالکریم؛ *فلسفه تاریخ*؛ تهران: پیام آزادی، ۱۳۶۰.
۱۰. شریف رضی؛ *نهج البلاغه*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ ق.
۱۱. شیرازی، ملاصدرا؛ *شرح اصول کافی*؛ طهران: مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ ق.
۱۲. صدر، سیدمحمدباقر؛ *المدرسة القرآنیة*؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.
۱۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی؛ *علل الشرایع*؛ قم: منشورات دارالزهراء، طبعة الثانية، ۱۳۸۶.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین؛ *المیزان*؛ قم: منشورات جامعة المدرسین، [بی‌تا].
۱۵. قمی، شیخ عباس؛ *الدُرُ النّظِیم فی لغات القرآن العظیم*؛ قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۷ هـ ق.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الاصول من کافی*؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.
۱۷. گورویچ، ژرژ؛ *جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی*؛ ترجمه حسن حبیبی، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۸.

۱۸. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۱۹. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن؛ ج ۲، تهران: سازمان چاپ و نشر بین‌الملل (سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۷۹.
۲۱. مطهری، مرتضی؛ جامعه و تاریخ؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی‌تا].
۲۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ المسائل العکبرية؛ جزء ۴۹ از مجموعه مصنّفات شیخ مفید، قم: المؤتمر العالمي للآفة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۳. _____؛ الارشاد؛ قم: مکتبة بصیرتی، [بی‌تا].
۲۴. _____؛ اوائل المقالات؛ جزء ۸، از مجموعه مصنّفات شیخ مفید، قم: المؤتمر العالی للآفة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. نوری طبرسی، میرزا حسین؛ مستدرک الوسایل؛ قم: مؤسسة آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۲۶. هندی، علاء‌الدین؛ کنز العمال؛ بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۳۹۹ ق.

Archive of SID